وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِیْ آدَمَ

من تالیف لطیف عالم وفاضل خوش اعتقاد مولوی میر غلام علی
آزاد حسینی چشتی بلگرامی مرحوم ومغفور

سنہ ۱۳۱۰

روضۃ الاولیا

ہجری

متضمن حالات اولیاء اللہ واقع خلدآباد عرف روضۂ شریف
من مضافات بلدہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد دکن

مطبع افضل المطابع طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا من تقدست ذاته عن شوائب الامکان وتجلت صفاته فی مرائی الاکوان
ونصلی ونسلم علی حبیبک الذی بعثته الی کافة الانس والجان وارسلته هادیا الی سبل الامن والایمان
وعلی آله الذین اوضحت بهم لنا مناهج العرفان واصحابه الذین اظهرت بهم علینا
سرائر الایقان اما بعد عرض میدارد مولف این کلمات گرامی فقیر حقیر غلام علی
المتخلص بآزاد الحسینی نسبا والواسطی اصلا والبلگرامی وطنا که در ایام سیاحت چون قافلهٔ ازل بدیار دکن
کشید درین سرزمین مسافتی از مراحل زندگانی طی گردید و بزیارت آسودگان روضهٔ مقدسه
نور الله مضاجعهم سرمایهٔ سعادت دست داد و احوال و اقوال ایشان در توالیف سلف
متفرق بنظر در آمد ملهم غیب بخاطر عقیدت ناظر القا کرد که مجمع حالات سنیه و انفاس نفیسه
انموذجی مسمی بروضة الاولیا ترتیب دهیم و حقوقی که از روحانیت این مقتدایان درگاه کبریا بذمهٔ خود
مستحق گشته بقدر امکان ادا سازیم والله المستعان وعلیه التکلان مخفی نماند که بفاصلهٔ نیم کروه
از خجسته بنیاد اورنگ آباد سه کروه از قلعهٔ دولت آباد مزار فایض الانوار شیخ برهان الدین غریب
امیر حسن دهلوی بزرگان دیگر قدس الله اسرارهم کوی مشایخ واقع شده و طبقات انام در مقام دستگاه

انجام ساکن اند و روالسنه این معموره بروضه اشتهار دارد و چون سلطان اورنگ زیب
عالمگیر انار الله برهانه درین بقعه بهشت نظیر آسایش گرفت خلف ارجمندش شاه عالم بهادر شاه
گرد قصبه حصاری سنگین متین کشید و شهر حسنی و رونقی دیگر پیدا کرد و درین کوه معبدیست از هنود
ایلوره نام که در قرون ماضیه بحکم فرمانروایان هنود بت پرست سنگتراشان هنرمند در طول نیم کروه
بتخانهای عظیم الشان رفیع الارکان بعضی سه آشیانه و بعضی کم کنده اند و در و دیوارهای آن از تمثالها
نقشین کارخانه حیرت جلوه گر ساخته اند و در محلی ازین بتخانها آبشاری با امتداد و صد گز از بالای کوه سر زده
و نهر عظیمی از آسمان بزمین نزول میکند و طرفه سیرگاهیست تماشا کردنی و در جوار کتل دولت آباد
دره ایست معروف بآب پاش و در آن این نزهت کده مکان مثلث طوری واقع شده ساقین او
کوهیست متقارب در طول و ارتفاع و قاعده سدیست از سنگ و گچ در کمال متانت و زینت
و مابین این هر دو ثلث زمین تخمیناً انبه زاریست درهم بافته پر از طاوسان مست و سایه پیوست
آبهای روان و نباتات جوان و ثلث دیگر متقارن بهوا رسیده اگر چه بعنایت تنگنائی عرض
قطعهای جا بجا آبشاریست در نهایت نضارت پیرایه و درین محل قابل سنبل سبز کاکل می افشاند
و بی تکلف مضمون ظل ممدود و ماء مسکوب مشاهده میشود و نزدیک آب پاش دره حوضیست
وسیع و عمیق بنای قتلغخان که در ایام بحوض قتلو اشتهار یافته تحریف عین بود این قتلغخان
استاد سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندی بحکومت دولت آباد پرداخت
و در عدالت و حسن سلوک عدیل و نظیر نداشت الحاصل این کوهستان در جمیع مواسم خوش هوا
است خصوصاً در ایام برشگال که کوه و صحرا از فور سیرابی و فیض سبز شده و با حکم فردوس بهم میرساند

و نظارگیان را بتازگی دل و دماغ بهره مندی می سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خورد او ار دهی بهشت
زند دولت آباد دم از بهشت

در و دشتش از سبزه فیروزه فام
حصارش ز سنگ مرمر تمام

نه از سیل دیوار باغش خراب
نه بر نخل شوخش ستم ز آفتاب

ز ترشح هواهای صحت بگل
طبیبان ز بیکاری اینجا خجل

حصارش کند سیر چرخ با آن
که طاوس عرش است پر کرده باز

درین ملک مردم خوش آسوده اند
هوا هست گویی که فرموده اند

گل غنچه نگذشت بی فیض سحاب
درین بوستان جز گل آفتاب

بیابد و اگر ابر ساقی تمام
درین خاک گلها ز انعام

ز رنگ گشته بازارها سبز پوش
دکانها گان ز بس جلوه فروش

زند لها صبا رفته گرد ملال
هوای بهشت است باغ برشکال

ندید کسی خم درین مرغزار
تقلب الاسد ابتدای بهار

جوانند پیران این سرزمین
ز بس مایه گیر است هوای این

دل غنچه اش نشکند از صبا
باین تندرستی که دیده هوا

مر این قلعه را بود پا در میان
که رفت از زمین سبز آسمان

بیابند برگی ازین بوستان
که گرد و زبانش نیام خزان

گر از گریه خالی کند ابر دل
عجب گر رود پای موی بگل

نیابد کسی نیست هر چمن
بر و مایه از برشکال دکن

هوایش بخوبی از آن است فرد
که هرگز کسی را تصرف نکرد

زمین هیچ و بی پرده شد و سحاب
عزیز است چو ماه نور آفتاب

زمین دکن سبزه زار و فرود
ز فیروزه رنگی بچرخ کبود

شیخ برهان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب الهانسوی قدس سره از کمل خلفا و سباق مریدان سلطان المشایخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البداونی الدهلوی و صاحب ولایت دکن است و گویند نسبت خواهرزادگی با شیخ جمال الدین هانسوی داشت حضور بود و در سماع غلو تمام و در رقص طرزی علیحده داشت و از بس لطافت طبع و صفای محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان مثل امیر خسرو و امیر حسن اسیر محبت او بودند و اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند شیخ نصیر الدین محمود در اوائل قدوم خود بدهلی در خانه شیخ اقامت داشت و احیاناً امامت او میکرد شیخ

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده مسمی نفائس الانفاس بطریقه فوائد الفواد حسن
دهلوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان سنه ۷۳۲ اثنین وثلثین وسبعمائه است تا وقت رحلت شیخ و برادرش
شیخ حماد بن عماد المتوفی فی سنه ۷۶۱ احدی وستین وسبعمائه نیز ملفوظات شیخ جمع کرده مسمی باحسن الاقوال و
برادر دیگرش مجد الدین بن عماد دو رساله در خوارق شیخ نوشته یکی غریب الکرامات و دیگر بقیه الغرائب
هر چهار بنظر فقیر رسیده و این هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود مرید و معتقد شیخ اند و عمر خود در جمع اقوال
و احوال شیخ صرف کرده اند و غیر از رسائل مذکوره تالیف دیگر نیز درین باب دارند شکر الله سعیهم شیخ
برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت و مجاهده یافت فرمود شش هفت ساله بچه من بودم که
در خلوت بر ذکر کلمه طیب مواظبت داشتم و در سیزده سالگی بر زبان راندم که متاهل نشوم و در طاعت
و خدمت حق گذرانم اگر شبی محتلم میشدم و آن روز نیت صوم میکردم بعد چندی والده ام در فکر تزویج شد
در ظاهر اعراض نکردم اما قلت طعام بجای رسانیدم که غذای من به هفت لقمه رسید کار ضعف بجای
کشید که اگر میخواستم بسوی آسمان ببینم بحیله بسیار بتوانستم دید چون مادر من این حال معاینه کرد معاف داشت
آنجناب در اوائل حال تحصیل علمی پرداخت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال تا نهایت بتجرید و تفرید
گذرانید و مدت العمر هیچ چیز در ملک نداشت و بست و پنج سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن ادا کرد و
سی سال صوم داودی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بیعت کنم در عالم رویا مشاهده کردم
گویا من در خندقی افتاده ام هیچ صورت بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مرا دست داد و از خندق بیرون
آورد بعد از ان که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این مبشره را بعرض رسانیدم فرمود ترا بما از
از [illegible] داده بودیم فرمود وقتی بخدمت خواجه عرض کردم از ان نظرها که شیخ الاسلام فرید الدین در شما

کرده است نظر بجانب من کنید فرمود نظرها با وقتی دیگر عرض کردم که امیدوار بیشتر باشم فرمود امیدوار
باش و هم از و منقول است که گفت وقتی پیش خواجه ذکر بزرگی بایزید افتاد فرمود ما هم بایزیدی داریم
بارها پرسید او کجاست فرمود در جماعت خانه اقبال خادم متعجب شد در جماعت خانه در آمد در آن وقت در جماعت خانه
جز دعاگو هیچ کس نبود اقبال با دعاگو گفت که امروز حضرت شیخ در باب شما چنین فرمود و وجه ملقب بغریب
آنست که در ابتدای حال از هانسی بدهلی آمده غریبانه بسر میبرد و صاحب کتاب جنة المحبة از شیخ زین الدین داود
شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود در آن ایام که شیخ برهان الدین قدس سره از هانسی بدهلی تشریف
آورد در آنجا مسجدیست نزدیک پل چندگاه آنجا فرود آمد و مشغول شد حق تعالی ببرکت قدم او
آن مکان را روشن گردانید و بیشتر خلق رجوع آوردند روزی اقبال خادم حضرت سلطان المشایخ
قدس سره عرض کرد مولانا برهان الدین غریب آمده است سلطان المشایخ فرمود همه خلق آشنای
او شد هنوز غریب است شیخ برهان الدین در اعتقاد پیر از جمیع یاران اعلی و ممتاز بود تا لب گور پشت بجانب
غیاث پور که مسکن و مرقد سلطان المشایخ است نکرد و لعاب دهن بجانب نینداخت و بسعایت
علی زنبیلی و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز شکرابی هم رسیده بود آخر بالتماس امیر خسرو
صفا یافت و آنجناب در آخر عمر بدیوگیر رفت و قبول تمام یافت و خلق بسیار در حلقه ارادت در آمد
صاحب نفایس الغرایب در احوال برادر خود شیخ حماد مینویسد که دوازده هزار نفر ببرکت صحبت
برادرم بارادت اینخاندان مخصوص شد از این قیاس توان کرد و سید محمد کرمانی صاحب سیر الاولیا که ثقه
عالیجناب مرید سلطان المشایخ و کتابش مشهور و مستند است قصهٔ خلافت شیخ برهان الدین غریب
چنین نقل میکنند که در مرض آخر چون یاران اعلی را اجازت خلافت شد خاصه سید حسین عم کاتب الحروف

و خواجه بشیر که از خدمتگاران قدیم سلطان المشایخ بود و بجای فرزندان پرورش یافت بخدمت
سید حسین گفتند که بخدمت مولانا برهان الدین از مریدان سابق است و در اعتقاد میان یاران اعلی
همتا نچرا شاید که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشایخ بکنیم و اینها با اقبال خادم اتفاق کردند
اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برد و سید خاموش نیز دران محل برابر حاضر بود و سلطان المشایخ
دران حال برگشته غلطیده لحاف بالا کشیده بود اما روی مبارک از لحاف بیرون بود اقبال عرض کرد
که مولانا برهان الدین غریب بنده قدیم مخدوم را پایبوس میکند و امیدوار مرحمت میباشد سلطان
المشایخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دیدن گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
اقبال در نظر سلطان المشایخ بقچه جامهای خاص باز کرد و پیراهن و کلاه که بصحبت سلطان المشایخ
یافته بود گرفت بدست مبارک سلطان المشایخ بران کلاه و پیراهن نهاد و مولانا را پوشانید و گفت
شما هم خلیفه اید درین معرض سلطان المشایخ ساکت بود و سکوت دلیل رضاست و بعد از نقل
سلطان المشایخ مولانا برهان الدین چند سال بقید حیات بود و دست بیعت بخلایق خدا میداد
چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست انتهی کلام سیر الاولیا و برخی از مورخان متاخرین نوشته اند
که سلطان المشایخ شیخ برهان الدین غریب را با هفت صد مرید که بعضی آنها پالکی نشین بودند بارشاد
خلایق دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشته اند که سلطان المشایخ اول شاه منتخب الدین را با هفت صد مرید
بارشاد خلایق دکن فرستاد و چون منتخب الدین در دولت آباد انتقال کرد همان روز سلطان المشایخ
از روی کشف دریافت و از شیخ برهان الدین پرسید که برادر شما منتخب الدین چه شد شیخ برهان الدین
ازین کلام دریافت که برادر برحمت حق پیوست و بمنزل خود رفته ماتم گرفت روز دیگر سلطان المشایخ

بتاتم برسبیل تشریف آورده پیش از فوت خود باندک مدت شیخ برهان الدین را خرقهٔ خلافت دکن مرحمت فرموده بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر منیر ارباب خبرت هویداست که قصهٔ خلافت شیخ برهان الدین غریب بطریقیکه متاخرین نقلکرده اند متناقض روایت سیر الاولیاست بچندین وجه و وجوه تناقض بادنی تأمل منکشف میشود و همانا شیخ برهان الدین غریب در هنگامهٔ تخریب دهلی و تعمیر دولت آباد از رحلت سلطان المشایخ عنقریب بوده او بدیار دکن تشریف آورده بمصداق حدیث شریف بدأ الاسلام غریباً وسیعود غریباً از مسکن مألوف و آستانهٔ پیر هجرت اختیار کرده و لاشک درین حادثه جمعی کثیر مریدان و معتقدان سلطان المشایخ از سکنهٔ دهلی بدولت آباد تشریف آورده و آمدن امیر حسن دهلوی و سید یوسف پدر حضرت سید محمد گیسو دراز و خواجه حسین و خواجه عمر و شیخ زین الدین قدس الله اسرارهم درین محشر عام خود مصرح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب با برادران طریقت بهیئت مجموعی بدار دولت آباد گشت و شعشعهٔ لا انتها و درین آفاق طلوعی دیگر کرده عالمی را بافاضهٔ انوار معنوی بهره مند ساخت مردم این را بعبارت مختلفه نقل میکنند والله اعلم اما ناقلان اخبار کیفیت تخریب دهلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تغلق شاه فرمان روای دهلی که از جملهٔ عجایب مخلوقات بوده و کارهای عجیب آن پادشاه ارباب تواریخ مفصل بقلم آورده اند خیال کرد که بپیروی اقبال ممالک بسیار در قبضهٔ تصرف من در آمده است دار الملک مکانی را مقرر باید کرد که نسبت او باطراف ممالک همچو نسبت مرکز باشد با دایره تا رسیدن اخبار خیر و شر و صلاح و فساد از جهات ممالک محروسه بدار الملک علی السویه باشد و اگر در طرفی حادثه رو دهد یا امری پیش آید زود تر بتدبیر و تدارک و علاج توان پرداخت پس دانایان درگاه که از طول و عرض اقلیم هند خبر داشتند شهر دیوگیر را جهت تختگاه اختیار کردند و گفتند چون باعتبار طول و عرض در وسط هند واقع شده مرکز حیثیت صاحب رتبهٔ هند همین

دار الملک خود ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان فهمیده گفتند دیوگیر وسط هند است
سلطان همین را از خدا خواست از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امور
غافل مطلق شده حکم فرمود که دهلی را که رشک فردوس برین بود خراب کرده خلق آنجا صغیر و کبیر و ذکور
و اناث بکوچانند و به دیوگیر آورده متوطن سازند و خرج راه و قیمت خانه از خزانه سرکار دهند و در هر
منزل سرای ساخته و دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا مترددین آسوده آمده شدند نام شهر
دیوگیر را دولت آباد نام کرده عمارات عالیه طرح افگند و گرد قلعه دیوگیر خندق کند و بالای کتل دولت
دولت آباد باغات و حوضها ساخت و بجمیع امرا فرمان فرستاد که زن و فرزند خود گماشته به دولت آباد
فرستاده خانها سازند و بعد از انکه سکنه دهلی در دولت آباد ساکن گشتند از دولت آباد بر آمده بعضی
قلاع دکن را تسخیر کرده مظفر و منصور به دولت آباد آمده روزگار بکام میگذرانید درین ضمن خبر رسید که
ملک بهرام حاکم ملتان بغی ورزید سلطان محمد لشکر بملتان کشید بهرام را بقتل رسانید و بدهلی معاودت
فرمود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پراکنده گشتند سلطان مدت دو سال
در آنجا مانده همت بتعمیر دولت آباد گماشت و مادر خود مخدومه جهان را با سایر حرمها امرا و سپاهی
روانه دولت آباد گردانید و نفسی در دهلی نگذاشت چنانچه بجز آواز شغال و روباه و وحوش صحرای
از آن بلده صدای بر نمی آمد و در سنه ۷۴۲ اثنین و اربعین و سبعمائه بدکن معاودت نمود و بعد چندی بهمین گشت
و همچنان مریض و بیمار گشته عازم مراجعت دهلی گردید و حکومت دولت آباد بقتلغ خان استاد خویش
فرمود و فرمان داد که از مردم دهلی هر کس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد بماند و اگر نخواهد
بیاید اکثر بهمراهی سلطان از دولت آباد قصد دهلی کردند چون سلطان بدهلی رسید قحط غله غلا و ویرانی

یافت بمرتبه که یکسیر غله بهفده درم یافت نمیشد و سلطان بعد خرابی بصره آبادانی دهلی توجه نمود و آمدیم
بر اصل مطلب وقتی مسافری نزد شیخ برهان الدین آمد و گفت برای شما دو چیز آمده ام یکی دین و دوم دنیا
فرمود آن یکی میتواند که ترا دین و دو چیز رساند فرمود در خانه که سگ باشد یا صورتی فرشته گرد نگردد نفس تو
سگ است و هر کرا غیر خدا تعالی دوست میدارد صورت دیو در چنین دل محبت خدا چگونه در آید فرمود اگر
کسی آنقدر که عکس از پیش آینه میگذرد بر دل صاحب دلی بگذرد و پسند باشد فرمود اَلْفَقِیْرُ لَا یَسْأَلُ مِنَ اللّٰهِ
اِسْتِحْیَاءً وَمِنَ النَّاسِ اِسْتِغْنَاءً فرمود چیزی که از پیش درویشان برگیرند مِنَ الْمَهْدِ اِلَی اللَّحْدِ تا سال
یعنی برکات او دایم باشد یا وقت مردن فرمود دنیا بسایه آدمی میماند چون آدمی بطرف سایه میرود سایه
پیش شده میرود و چون پشت میدهد دنبال شده میآید هر که دنیا را پشت میدهد او رو بآن کس
میدهد فرمود امیر حسن سنجری دهلوی لطیفه گفته است که گوسفند چون آب میخورد پای خود تر از آب نکند نشنید
و آب میخورد چون بمیرد پوست او را از سر تا پا تمامی بر آب کنند من هم مناسب این گفته ام آدمی را آن
زمان که زنده است میخواهد که گردی بر جامه او نه نشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کنند فرمود از شرق
تا غرب عالم در نظر درویش چنان ظاهر است که بر کف دست بیضه مرغ فرمود از زبان گنجشکی شنیدم که گفت می
فرد یک لحظه عنایات تو ای بنده نواز * بهتر ز هزار سال تسبیح و نماز * فرمود که اگر پیر را مشغلی نباشد
که عاقبت کار مرید چیست او را دست دادن حرام باشد فرمود تا آن زمان که مرید پیش پیر نشسته باشد
اگر در هیچ مشغولی باشد بالاتر از مشاهده پیر نیست فرمود درویش را امانت کسی قبول نباید کرد و ضمان کسی نباشد
و گواهی خود در قباله نباید نوشت فرمود چون مسافری بر مقیم رسد او را باید که آب گرم پیش مسافر آرد
یکی آب گرم بجهت دست و رو شستن دوم شوربای گرم فرمود نیکو بندگی که در پس آن هیچ نشود فرمود

درویشی آنست که هرچه در دست داری بدهی و هرچه در سر داری بنهی فرمود قبول یکی قبول شد همه باید دید یکی ردیهه فرمود هرکه یافت از دلها یافت و هرکه افتاد از دلها افتاد فرمود دل بطریق ظرفیت تا آنکه ظرف خالیست از هوا پر است چون ظرف چیزی پر شود از هوا خالی گردد همچنین دل از هوا و بناها پر است چون محبت در آید از هوا خالی گردد و به محبت حق پر گردد فرمود ذرهٔ آتش محبت خرمنهای معاصی را بسوزد فرمود درویش را باید که صبر نماید اگر نتواند تصبر کند فرمود مردان خدا از سر جان بپرهیزند چه مرد باشد که از سر نانی نتواند برخاست فرمود اَلسَّمَاعُ دَمْعَةٌ وَفِكْرَةٌ وَالْبَاقِي فِتْنَةٌ فرمود یاد می دارم شمس الدین نام برادرزاده امیر حسن سنجری مرد سخت مشغول و مستغرق بود این بیت میخواند فرمود شعر

ندارم سر گفتگوی کسی ۞ مرا گفتگوییست با خود بسی

همین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و بستان مرد است یعنی هرگاه مرد از مشغولی ملول شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ملول شدی با ام المومنین عائشه رضی الله عنها نشستی فرمودی کلمینی یا حمیرا فرمود درخت خود در آفتاب می ایستد و دیگران را سایه میکند و هیزم خود را میسوزد تا دیگران را راحت رساند وقتی ایام برسگال بود در صحن خانقاه و دیوارها سبزه بر آمده بود فرمود سجده این است که این گیاه سبز میکند و اینجا در سجده است تا آنکه همچنان خشک نشود و می ماند فرمود هرکسی را دهن است که از آن میخورد و نباتات را از آن جا که در زمین است آب میخورد و قوت میشود نمامی باید پس رکوع و سجود دهان جانب است که همیشه در زمین فرو میباشد اکنون اگر نماز و سجده کنند باری همچنین این چه سجده است آنکه ما میکنیم وقتی مولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این بیچاره میخواهد که ترک نوافل کرده اوراد بجا گیرد شیخ فرمود چه گفت من قرآن تلاوت میکردم بایه رسیدم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا بحکم این آیه

بنده میکند برای نفس خود میکند و من برای نفس کننده خود عمل نخواهم کرد شیخ تبسم کرد و فرمود فرمان
اینچنین است باید کرد بعده فرمود حضرت عزت در کلام مجید پیغمبر را میفرماید وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ این لام
لاجل است حضرت عزت بکمال کرم خود میفرماید برای پروردگار خویش صبر کن بعده فرمود هرچه بدست
و زبان تعلق دارد عملست و هرچه بدل تعلق دارد عمل نیست این اشتغال بالله است که در وی
هیچ جارحه تعلق ندارد ولهذا گفته است که اَلصَّوْمُ لِيْ وَاَنَا اَجْزِيْ بِهٖ و در حدیث آمده است
مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا اَظْهَرَ لَهٗ يَنَابِيْعَ الْحِكَمِ فِي الْقَلْبِ خلاص بدل تعلق دارد
اخلاص لله گفت و نگفت من صلی لله اگر کسی گوید قُلْ اِنَّ صَلَاتِيْ وَنُسُكِيْ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ
فرموده است جوابش اینست لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ مولانا وجیه الدین کلاکهری گفت شنیده ایم که
اگر تو یابی عیب جویی بی یار مانی و نیز مولانا یوسف گفتی هرچند قلع عیوب نفس میکنیم عیوب دیگر
سر بر میزنند بعده فرمود این کمال مرد است که چون مرد بکمال رسد او را بنقصان خود نظر افتد
فرمود وقتی درویشی از کوی میگذشت چنگ میزدند درویش بایستاد و گفت ای چنگ اگر تو بدانستی
که چه میگویی تار تار تو بگسلد در حال همه تارهای چنگ بگسست او را پرسیدند که از چنگ چه آواز برمی آید
گفت از یکتار او یا رحمن و از تار دیگر یا رحیم از اینجا فرمود بعضی مردان قرآن میخوانند و خبر ندارند
که چه میخوانند رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْاٰنِ وَالْقُرْاٰنُ يَلْعَنُهٗ وقتی کاکا سعد بخت خادم شیخ مغز بادام
و نبات پیش آورده اند که اندک تناول بکنید فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کاکا بطریق طیب
که با شیخ داشت گفت وقتی بود که نان جو و لوبیا آرزو میخوردید اکنون مغز بادام و نبات خوش
نمی آید فرمود من دروغ نمیگویم آن لذت و حلاوت که از نان جو و لوبیا می یافتیم امروز در مغز بادام

و نبات نمی یابم صاحب بقیة الغرائب از برادر حقیقی شیخ حماد می آرد که روزی بخدمت شیخ حاضر بودم
کیفیت رسیدن سلطان محمد تغلقشاه که قصد دکن کرده بود پرسیدم گفتند که در دولتآباد رسیده چون رسم
آنجناب بود که از ملاقات اهل دنیا تنگ می آمد و در آن ایام صاحب فراش بود بر زبان مبارک راند
از خدا تعالی میخواستم که با او ملاقات نشود چون سلطان در دولتآباد رسید خواست بملاقات شیخ بیاید
روز جمعه سلطان در مسجد جامع قطبی نماز جمعه ادا کرد بوقت سواری گفت سمت خانه شیخ روید ملک
مبارک پسر امیر خسرو بتعجیل بخدمت شیخ آمد و گفت سلطان بجهت ملاقات می آید تا آن زمان سلطان
با کوکبه سلطنت نزدیک خانه شیخ رسیده بود چنانچه صدای دار و گیر بخانه شیخ میرسید شیخ فرمود
آنچه خواستیم تا نیاید بیاید بوقت حق تعالی در دل سلطان چیزی انداخت که عنان گردانید و بطرف
دیگر رفت چون ماهی که درگذشت بکفایت رسید سلطان محمد سه هزار تنکه با ملک نایب باربکی تا بیاگ
بر و نشانه بخدمت شیخ فرستاد شیخ کاکا سعد بخت را فرمود که آنچه موجود دارد بیار بیست تنکه موجود
بود فرمود این را ضم کرده ببر دو هم تقسیم کن هنوز ملک نایب نشسته بود که تمام سیم را قسمت کردند چنانچه
اعنی مؤلف را سهم و حصه قسمت رسید شیخ بجهت سلطان مصلی او خرما فرستاده و ملک نایب را فرمود این
ابیات شنو نظم مردان در دو که گشته باشد زن آن بود که رشته باشد ؛ شربت که برای خود
پشت آرند ؛ هم کرده تو به پیشت آرند ؛ نقلی زنی را صداع سخت عارض شیخ آمده
گفته فرستاد که این سر را بشکنم یا نه کنید شیخ تبسم کرد و فرمود تا سر او را نمی شکند در روش نمی زد روزی
آن زن زیر باد و آنشته بودگی از راه افتاد و ان افتاد و سر او شکست خون بسیار آمد و صداع
زایل شد صاحب تحریب الکرامات گوید رانیکه خان شهر بگلی طرف حضرت دهلی روان شد خادم

وافر السعادت کاکا سعد نجیب بی اذن شیخ اسباب سفر مهیا ساخت و بوقف عرض رسانید که بجهت
روان شدن دهلی الحاح بسیار کرد شیخ بمقامی که مرقد مطهر است اشاره کرد و فرمود ازینجا رفتنی
نیستم و شیخ در پایان ایام زندگی تا سه سال صاحب فراش بود و گاه گاه بنالید روزی یاری فرموده اند
که نالیدن من از زحمت است اگر یکساعت از ذکر حق باز میمانم می نالم و نیز در اواخر ایام عمر روزی
یاران را طلبیده وصیت نمود و تسبیح سلطان المشائخ را طلبیده پیش نهاد و دستار در گردن مبارک
خود انداخت و گفتن گرفت مسلمانم و امت رسولم و مرید شیخم اگر نیکو نبوده ام و نیکو بسته ام انصاف
خود را هم خود میدهم و روی مبارک بر زمین آورده با تسبیح تجدید بیعت میکرد و میگریست و تاریخ
وفاتش گفته اند نظم اربعا بود و یازده ز صفر ٭ هفتصد و سی و هشت بود ز سال ٭ که ندا آمد
از سرادق قدس ٭ بسوی شیخ ما تعال تعال ٭ مرقد منور شریف وسط حصار روضه متبرک واقع
شده محرر اوراق در سنه ۱۱۵۱ احد و خمسین و مایه و الف بزیارت حرمین شریفین ادهما الله شرفا و کرامة
فائز شد و در حین مراجعت ازین سفر برکت اثر در عشره آخر ذی القعده سنه ۱۱۵۲ اثنین و خمسین
و مائه و الف وارد روضه مقدسه گردید و بزیارت خفتگان این مکان بهشت نشان گلهای
فیض بدامن دل برچید و این اول مرتبه است و بعد ازین در مدت اقامت این دیار که رشته
اوقات در محروسه اورنگ آباد بسر رفت بکرات تا محصور تحصیل این سعادت دست داد شیخ
منتجب الدین زر زری زر بخش قدس سره برادر شیخ برهان الدین غریب و از
مشاهیر اولیای دکن است ذکر او در ملاحق شیخ برهان الدین غریب قلیل تقریبا واقع شده
و در سیر الاولیا و نفائس آن بنظر در نیامد اما متاخرین برخی از احوال گزارش نموده اند والعهدة

علیهم قول اشهر آنست که او برادر خرد شیخ برهان الدین غریب مرید سلطان المشایخ است
اما صاحب معارج الولایت نوشته که او برادر کلان شیخ برهان الدین و مرید شیخ فرید گنجشکر است
و این ابیات نظم خود در مدح انجاب درج کرده نظم منتجب شیخ زرزری زربخش اگو شفیق کلان بود بشمار

ازمریدان خواجه گنجشکر … کرد اول بدو گزیر قرار
خلعت زر زغیب می آید … در صباح و رواح لیل و نهار
شد ازان نام زرزری بخش … مینمودش براه خیر نثار
رخت این زنگنای چون بربست … سجه امیدوی دار قرار
خواجه برهان سعی کن آید … زنده زو گشت سنت آثار
شد نجوش از ثنای عبدی … کی تواند وصف او تکرار

و نیز صاحب معارج الولایت بنویسد که چون مجاهده و ریاضت بکمال رسانده و بمرتبه محبوبی و صول یافت او را دو خلعت زرین بوقت صبح و شام از عالم غیب فرود آمدی آنرا بمصارف فقرا صرف کردی و خود استعمال نمودی از نسبت باین اسم مشهور گشت و در تاریخ فرشته میگوید که بعد نماز تهجد درج زرین از غیب آمدی شاه آنرا علی الصباح فروخته صرف درویشان نمودی ازان سبب مشهور بزر بخش گشت انتهی موسی خان جرأت گوید آنچه از همه گه در راه خدا زر بمحتاجان رساند زری زربخش بست شیخ حماد کاشانی در احسن الاقوال می آرد که شیخ برهان الدین غریب فرمود وقتی مولانا منتجب الدین طعام پیش ما آورد گفتم مرا امروز صوم است گفت افطار باید کرد صوم سنت است اگر فرض است قبول نکردم بهار روز بمسجد شیخ الاسلام نظام الدین رفتم شیخ فرمود پیش فلان طعام بیار در نظر شیخ افطار کردم چون از آنجا بازگشتم خواستم که نماز دیگر را بجماعت گزاریم امیگفت من گزارده ام بضرورت نماز دیگر بی جماعت گزارده شد و از شومی آنکه فرمان مولانا منتجب الدین رد کردم هم صوم از دست رفت و هم جماعت شیخ رکن الدین کاشانی در نفایس الانفاس نقل میکند

که شیخ برهان الدین فرمود برادر مولانا منتجب الدین یاری داشت او را سیدی گفتندی مردی نقشبند حاجی
بود آنزمان که در راه رفتی هر که پیش آمدی از جنس لشکری و دانشمند و سپهدار هیچکس را سلام نکردی آنگاه
اگر دیوانهٔ ژنده پوشی گرد آلودی را دیدی در پای افتادی و او را تعظیم کردی فرمود این طایفه را
تعظیم کردن کاریست عظیم انتهی شیخ منتجب الدین هفتم شهر ربیع الاول سنه ۷۰۹ تسع و سبعمایه نقل کرد
قدس الله سره مرقد پاکش بیرون حصار روضهٔ مقدسه در ایام عرس او مردم نزدیک و از
دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهد و اجتماعیکه در عرس او میشود در اعراس
مشایخ دیگر ازین بقعه کمتر دست میدهد رحمة الله تعالی نجم الدین امیر حسن بن علای
سنجری الدهلوی قدس سره سنجر بفتح سین مهمله و کسر آن و سکون جیم و در آخر زای معجمه منسوب بسنجر
معرب سنگر و سنجر و سجستان عبارت از سیستان هند آمده مسقط الراس امیر حسن هندوستان
داد از خواص مریدان سلطان المشایخ است متخلق باخلاق صوفیهٔ صافیه و متحلی بصفات
رضیه و شمائل سنیه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن نظری و عنایتی خاص بود و در فضلای
عصر عزتی و مکانتی دیگر داشت ابتدای توبهٔ او چنین نوشته اند که روزی سلطان المشایخ را
گذر بر منزلی که امیر حسن در آنجا با جمعی بخمر نشاط چیده بود افتاد چون چشم امیر حسن بر جمال
سلطان المشایخ افتاد این دو بیت بخواند نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم * اینکه صحبت را
اثر باشد کجاست زهد تا هنوز از دل ما کم نکرد فسق ما محکمتر از زهد شماست سلطان المشایخ
فرمود صحبت با حسن نیت اثرها دارد چون وقت انابت رسیده بود توبه کرد و بخدمت
سلطان المشایخ پیوست و در تربیت بجایی که رسید و از جمله باقیات صالحات او اینست که فواید الفواد

دو ملفوظات سلطان المشایخ جمع کرده و از بس متانت عبارات و لطافت اشارات
مقبول طبایع خاص و عام افتاد و امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بودی
و این سعادت ابدی نصیب من شدی سخنان او شور آفاق و نمکدان جراحت عشاق است
سلطان المشایخ را هرگاه ذوق سماع شدی قوالان را امیر فرمودی که شعر امیر حسن بخوانند اهل
او را سعدی هندوستان گویند سلاطین و شاهزادگان آرزومند صحبت او بودند اکثر
قصاید امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن است عارف جامی قدس سره السامی
فرموده او را در غزل طریقی خاص است اکثر قافیه های تنگ و ردیفهای غریب و بحور خوش آینده
اختیار کرده لاجرم شعر او را حالتی حاصل آمده است اگرچه در بادی نظر آسان مینماید اما
در گفتن دشوار است و لهذا اشعار او را سهل ممتنع گفته اند ملک الشعرا شیخ فیضی میگفت
امیر حسن آنی دارد که عاشق آن توان شد کو امیر خسرو توصیف آن باش در لطافت
اشرفی مسطور است که وقتی خواجه را بیماری عارض شد و اغمای مست داد و جماعه از فضلا
مثل امیر خسرو و منصور بدیدن او رفتند و گفتند که ما را می شناسید کیانیم و آخر گفتند ما
کیانیم امیر حسن چشم وا کرد و گفت بنده سخن اولیم همه فضلا پسندیدند که در چنین وقت ظرافت
از دست نداد و امیر در اواخر عمر در حادثه تخریب دهلی رخت سفر بدولت آباد کشید و همین
جا بقیه زندگانی به آخر رسانید خوابگاهش بیرون حصار روضه مقدسه و تاریخ وفات او بیست
نهم ماه صفر است درین روز و ایضاً در پنجشنبه از ماه رجب المرجب هجوم خلایق و حاجت
خواهان بسیار به مرقد مطهر او میشود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و بین الجمهور چنان مشهور است

که هر شب شیری بزیارت او می آمد و ظاهر اینست که حسن شیر تصحیف حسن شاعر است والله اعلم
شیخ عبد الصمد بن افضل محمد خواهرزادهٔ شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل در اخبار الاصفیا می نویسد که در مقصد
وسی و هفت عرصهٔ زندگانی او پامال خزش فنا شد مخدوم اولیا تاریخ رحلت است انتهی اما درین
تاریخ ارسال که ذکر کرده یک عدد زائد است و من انفاسه القدسیه نظم ای ماه خوبان یک شبی
با خویش مهمان کن مرا ٭ وز آفتاب روی خود چون صبح خندان کن مرا ٭ وارم دلی آتشکده
آخر خلیل من توئی ٭ بر من فروزان یکدم آتش گلستان کن مرا ٭ در کنج فرقت سالها داود سان
نالیده ام ٭ بر تخت وصلت ای پری بلقیس سلیمان کن مرا ٭ از زهد خشک خویشتن هستم بجان ای قد قال
زان می که چشمت مست شد امروز غلطان کن مرا ٭ گه نازگاه عربده چندین چه زارم می کشی
لب بر لب من نه و جان کندن آسان کن مرا ٭ مسکین حسن میگوید این وقت عشاق تو خوش
گر من ز ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ٭ **سید یوسف بن علی بن محمد الحسینی**
الدهلوی الدولت آبادی المشهور بسید راجا و درین زمان مشهور به راجو قتال والد بزرگوار حضرت سید محمد
گیسو دراز است قدس الله اسرارهم در جوامع الکلم از حضرت سید آورده که فرمودند روزی والد من در مسجد
گوشه گرفته نماز اشراق میخواند متعلمی و نویسنده که خود را از متعلمان شمردی و در سماع سماع محنتی میکردند والدم
بعد فراغ نماز گفت مولانا بشنو من در نماز بودم هرچه شما گفتید معلوم کردم اگر بگوئید باز گردانم
اما چون در سماع با شما خبر چیزیکه مطلوبست هیچ در خاطر نمی آید و از ما عدا شیشوری خبری نمی شد انتهی
دیوان راجا باو منسوب است این دو بیت از آنجاست نظم رویکه دیده ام من اندر جهان نگنجد ٭
حسن و جمال آن رو اندر جهان نگنجد ٭ پرواز مرغ قدسی جز لامکان نباشد ٭ این مرغ لامکانی اندر مکان نگنجد

وسید یوسف نیز در هنگامهٔ برهم زنی دهلی به دولت آباد تشریف آورد و پنجم ماه شوال سنه ۷۳۱ احدی
و ثلثین و سبعمائه داعی حق را لبیک اجابت گفت مرقدش مشهور بیرون حصار روضه متبرکه واقع شد مزار
متبرکه و متبرک شیخ یوسف برهنی از احوال فرزند ارجمند او حضرت سید محمد گیسو دراز قدس الله اسرارهم
مناسب بلکه واجب دیده شد از راه تیمن و تبرک اگرچه خواجگان ایشان روضه مقدسه سید محمد ملقب بگیسو دراز
قدس سره از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و مشاهیر اولیا است ولادت او چهارم رجب المرجب سنه ۷۲۱
احدی و عشرین و سبعمائه نسبتش بسه و بیست واسطه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میرسد در عمر
چهار سالگی در واقعه جلاء دهلی همراه پدر بزرگوار نقل به دولت آباد کرد و در صغر سن بتعلیم مشغول شد
و بیشتر در خدمت جد خود مادری و جد پدری او هر دو مرید سلطان المشایخ بودند فضائل و مناقب سلطان
المشایخ اکثر از زبان ایشان گوش کرد اما سلطان المشایخ ازین عالم رحلت کرده بود ناچار رو بعد
ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفه راستین و وارث ولایت سلطان المشایخ بود قدس
الله اسرارهما در خاطر افتاد و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا دهلی مسافتی بعید است چگونه توان
رسید ناگاه والدهٔ ماجده حضرت سید بتقریبی عازم دهلی شد حضرت سید همراه والده متوجه دهلی گردید
شرف خدمت نصیر الدین محمود دریافت و در عمر شانزده سالگی در یازدهم رجب سنه ۷۳۶ ست و ثلثین و سبعمائه بارادت
والاسعادت اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در دایره ریاضت و مجاهده گذاشت
و کسب علم رسمی هم اشتغال داشت بعضی نزد سید شرف الدین کیتلی و بعضی پیش مولانا تاج الدین بهادر
اما بیشتر بخدمت قاضی عبد المقتدر بن قاضی رکن الدین الشریحی الکندی تلمذ نمود و کتب تحصیلی را
بترتیب عبور کرد و بعد ازان بکلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را بمنتهای وصول رسانید

چون واقعات خود پیش نصیر الدین مسگر از پیش شیخ می‌فرمود بعد شصت سال کودکی مرا از شیر بریده

هست واقعات سابق را یاد دهانیده یکی از مریدان حضرت سید قدس سره محمد علی سامانی کتابی

جمع کرده مسمی بسیر محمدی و احوال حضرت سید و خلفا و مریدان ایشان در آنجا می‌نویسد که چون

ملک حاجی برادر خاله زاده خود مولانا علاء الدین اسندی را برای ارادت شیخ نصیر الدین آورده

شیخ او را مرید گرفت و فرمود ای ملک زاده ترا با من صحبت ممکن نیست در جبر گفتن و شنودن

متوالی صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین در اندیشه رفت شیخ بار دیگر همین کلمه

اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید گیسو دراز دارد و مولانا را آنروز نام حضرت

سید را نمیدانست و گیسوهای حضرت سید نهایت دراز بودند از اوست که چون در سجده می‌آمد

بر زمین می‌رسید شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گیسو دراز بیا ملک زاده را در صحبت خود نگاه دار آنچه

تلقین کرده‌ام این را نیز نصیب برسان آن وقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند

و مولانا علاء الدین انصاری اسندی از مشاهیر مشایخ دکن بود در مقام آلند آسوده است و آلند تخمیناً

و هژده بیست میل مسافت دوازده کروه است و از گلبرگه مزار مولانا در آنجا گنبد

عمارات عالیه دارد و زیارتگاه خلایق است راقم الحروف در سفر گلبرگه به زیارت خاک پاک

مولانا مشرف گشته الحاصل ملازم حضرت سید ناظر است بهر سبب لقب حضرت سید گیسو دراز

آنست که ذکر کرده شد فقیر شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار می‌نویسد چه شهرت داد و این لقب آنچه

تسلیم شده است که روزی سید با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود را برداشته

بودند و بعد رفتن چند قدم آن گیسوی سید که دراز بود در پایه پالکی بند شده و از رعایت

ادب و استغراق محبت شیخ سجاده کردن گیسو مقید نشد و هجران ضعفی که واقع شد مسافت بعیده قطع
کرد بعد از آن که شیخ برین معنی اطلاع یافت خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صفت او آفرینها
کرد و این بیت فرمود ؛ هر کو مرید سید گیسو دراز شد ؛ والله خلاف نیست که او عشقباز شد
و جمهور مردم و کل حضرت سید را بنده نواز خوانند و گویا مرزا صائب این بیت را برای آنحضرت سید گفته
گردن از بندگی عشق مکش چون یوسف — که سلسله بنده نوازی دارد ؛ و شیخ نصیر الدین
محمود در مرض اخیر حضرت سید را خلافت ارزانی فرمود و در روز سوم از رحلت شیخ حضرت سید بسجاده
و طالبان را براه مولا دلالت نمود و چون سن شریف از چهل تجاوز کرد بتکلیف والده ماجده
بتاهل پرداخت و چون عمر گرامی بهشتاد رسید در حادثهٔ امیر تیمور بهجرت از وطن مالوف اختیار
کرده و هفتم شهر ربیع الآخر سنه ۸۰۱ هجری باتمامه از دهلی برآمده و در هر شهر و مکان که میرسید حکام
و اکابر آنجا همه مراسم استقبال و لوازم مهمانداری تقدیم رسانیدند و خلقی کثیر در اثنای راه شرف بیعت
اندوختند و در اواخر سال مذکور بتقریب وصول بسر زمین گجرات انداخت و چندی آنجا را از وجود با
برکات منور ساخت و حکام خاص و عام آنجا همه در مقام اعتقاد و انقیاد بودند بعد از آن بقصد
دولت آباد کرد و سلطان فیروز شاه بهمنی خبر یافت که سید عالی مقام از جانب گجرات بدکن تشریف
می آرد و بعضد الملک حاکم دولت آباد نوشت که از جانب ما نیازی گزرانی چون سید دولت آباد را
بقدوم گرامی مشرف ساخت عضد الملک سعادت ملازمت دریافت و از جانب سلطان تحفه
گزرانید حضرت سید بزیارت والد ماجد پرداخت و در حدود سنه ۸۱۵ خمسه عشر و ثمانماة عازم گلبرگه
گردید سلطان فیروز شاه که همواره خواهان قدوم عزیز بود ازین بشارت شادمان گشته

از فیروزآباد که شهری نوبنا کرده دار الملک خود قرار داده بود بگلبرگه آمد و جمیع اولاد و امراء و
ارکان دولت را باستقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام بشهر در آورد و التماس کرد که این شهر را
بتوطن خود رونق بخشند حضرت سید ملتمس او را اجابت نموده سکونت آنجا اختیار کرد سلطان فیروز شاه
عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول حکمت طبعی و نظری مهارتی تمام داشت و بخدمت میر
فضل الله انجو شاگرد رشید علامه تفتازانی این همه کسب فضایل نموده و در هفته روز شنبه و دوشنبه
و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره در هیئت و اقلیدس در هندسه و شرح
مقاصد در علم کلام و مطول در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد رصد بندد
و حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی باتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنابر
بعضی امور که یکی از انجمله فوت حکیم حسن علی بود کار رصد ناتمام ماند چون سلطان فیروز شاه حکیم
منش بود حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه نه نمود اما احمد خان برادر
سلطان فیروز شاه بخلاف برادر اعتقاد تمام پیدا کرده خانقاهی بنا ساخت و اکثر اوقات در
مجلس شریف حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هرگاه سماع میشنید حاضر گشته درویشان
خانقاه را بانواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در سنه ۸۱۸ ثمان عشر و ثمانمائه
فرزند کلان خود حسن خان را که شاهزاده عیاش خفیف العقل بود ولیعهد گردانید و از عظمای روزگار
بیعت او گرفته نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعای خیر کرده فاتحه بخوانند حضرت
سید جواب داد که چون شما بادشاهی را داده اید بدعا و فاتحه فقیر چه حاجت سلطان فیروز شاه
دیگر باز کسان فرستاده الحاح و ابرام نمود حضرت سید گفت کار فرمایان قضا و قدر تاج سلطنت

بعد از تو برادرت احمد خان نامزد کرده اند کوشش نمودن برای دیگری بیفایده است
سلطان ازین سخن متألم گشته آثار رنجش ظاهر ساخت پیغام داد که خانقاه بقلعه نزدیک است
ازدحام خلق میشود از شهر بیرون باید رفت حضرت سید لاعلاج با اهل و عیال از آنجا بیرون آمده
در کنار شهر جائیکه الان مرقد منور اوست طرح اقامت ریخت معتقدان هجوم آورده خانه
در کمال تکلف جهت او ترتیب دادند و در سنه ۸۲۵ خمس و عشرین و ثمانمائه احمد خان سلطنت را
از فیروز شاه انتزاع نموده بطریقیکه محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان گزارش نموده اند احمد خان
پنجم شوال سال مسطور بر اورنگ جهانبانی نشست و خود را سلطان احمد شاه خواند و بواسطه بشارتهای
که در حق خود مشاهده کرد حضرت سید را عزت بسیار بجا آورده حلقه ارادت در آمد و چندین قریه
و پرگنات از گلبرگه نیاز کرد تا این زمان که سلطنت تیموریه است اکثر قریات و پرگنات را تغییر
اولاد او متصرف اند و بطبق الناس علی دین ملوکهم خلایق دکن بجناب او رجوع آوردند
و سده سنیه او را کعبه حاجات ساختند کافه مردم دکن اعتقاد عظمی بحضرت سید دارند بحدیکه شخصی
از اهل دکن پرسید که رسول الله بزرگتر است یا سید محمد گیسو دراز جواب داد که محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اگرچه پیغمبر خداست اما سبحان الله مخدوم سید محمد گیسو دراز چیزی دیگر است حضرت
سید بیشتر صوم دوام میگذرانید وقت چاشت و بعد از نماز ظهر درس میگفت و بیشتر درس
علم تفسیر و حدیث و سلوک میگفت وگاهی علم کلام و فقه در سنه ست و ثمانمائه مولانا علاء الدین
گوالیاری برای ملاقات حضرت سید بگلبرگه آمده تمهید عین القضات و فصوص گذرانید و خواست
که سوانح گذراند باین تقریب حضرت سید فرمود که من در دهلی سوانح را سبق گفتن آغاز کردم

شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا غایت کتاب من بکریست تو سبق ابی کی
سبق گوی گفتم شما پیش مردان نام بکرستید مردان از وی چگونه گذرند شیخ گفت آری بگذرند
اما شتصب یا بنید عقب این شش ماه مراتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم استاده می خندید و گفت
مشقت دیدی ساکت شدم شیخ فرمود اکنون سبق بگوی فرمود وقتی از کنبایت بشهر میرفتیم
امساک باران بود مواشی بسیار در معرض تلف در آمده جانوران بیچاره و زاغی بشاخی نشسته
میگفت اللّٰهمّ یا واسع المغفرة وسعت علینا رزقنا بفضلک یا رحیم یا وهّاب یا کریم
یا توّاب مستجاب یا ذم کاهل زمین را مصیبتی رسیده ست و زاغان را از فراخی رزق و نعمت لقمهٔ شکار
زیادت شد و دانستم که لطفه و قهره لطف فرمود فتح کار من بیشتر از تلاوت قران و سماع بود
فرمود ذکر بسیار گویند تا در دل افتد و چون دل ذاکر شود زبان را باز دارید که الذکر باللسان
لقلقة و چون سیر در ذکر آید دل را باز دارید که الذکر بالقلب وسوسة والذکر بالسر معاینة
و می باید که ربط بر دل بقوت زند یا محافظت دم چنانکه دل بگداز آید و دهان بگشاید و چون فتح شیخ
شد مقصود حاصل گشت که لا هجرة بعد الفتح تصانیف حضرت سید ملتقط تفسیر قرآن بطور
سلوک تفسیر دیگر بطریق کشاف پنج جزو حواشی کشاف شرح مشارق بطور سلوک ترجمهٔ مشارق
معارف شرح عوارف ترجمهٔ عوارف شرح تعرف شرح فصوص شرح آداب المریدین عربی فارسی
شرح تمهیدات عین القضاة و غیرها در سواد گلبرگه تالاب است از حضرت سید نقل میکنند که هر
کسیکه درین تالاب غسل کند سید میشود یعنی نیکبخت و از گناهان پاک میگردد اما عوام ساده لوح گویند
که حضرت سید فرمود کسیکه درین تالاب غسل میکند سید میشود و به نیت تحصیل سیادت غسلها بجای می آرند

انتقال حضرت روز دوشنبه وقت چاشت شانزدهم ذیقعده سنه ۸۲۵ خمس و عشرین و ثمانمائة
واقع شده در گلبرگه مدفون است سلطان احمد شاه بهمنی گنبد رفیع الشانی بر مرقد شریف بنا کرده
مؤلف اوراق غره صفر سنه الستین و مائة و الف بگلبرگه رسید و بزیارت مزار فائض الانوار فراوان
فیوضات حاصل نمود مولانا فریدالدین ادیب قدس سره سر حلقه خلفای شیخ برهان الدین
غریب است چون سیزده روز قبل از انتقال شیخ برحمت حق پیوست شهرت نیافت هم از عهد
طفولیت از حرکات و سکنات او امارات سعادت معائنه میشد از و منقول است که پانزده ساله
بودم که با حال خود در جمعی نشستم که آنجا سماع بود و در آن جمع شیخ ما هم تشریف داشت حال مرا
در پای شیخ انداخت در دل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب ولایت است مرا نعمت قلت طعام
حاصل آید چون از آن جمع بازگشتم حق تعالی حب تنها بر دل من سر کرد و قلت طعام به نهایه رسید
که در روز یکتائی نان بحیله میتوانستم خورد و در سیزده سالگی بشرف ارادت سعادت اندوختم مولانا
آمدند که ارادت آورد شیخ فرمود این جوان در نظر من بطریقی آمده است که مرید چهل سال صحبت
پیر بوده باشد و هم شیخ در حق او فرمود خط تو با خط استاد برابر شده است وقتی دیگر بزبان آورد
هر نعمت ظاهری و باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت ما چه آورده ای
گوییم فرید را آورده ام از قاضی فریدالدین ادیب منقول است که گفت روزی پیش مولانا فریدالدین
ادیب رفتم دیدم تنهاست و گریه میکند بعد از آن بخود آمد عرض کردم که موجب گریه چه بود فرمود شنیده ام
از زبان شیخ شده است که بعد از وفات بر جای شیخ بنشینم چگونه دلی باشد و کرا زهره که بر جای شیخ
توان نشست از خدای خواسته ام که پیش از شیخ ازین عالم بروم آخر همچنان شد و سیزده روز قبل از

از وفات شیخ به بست و نهم محرم الحرام سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بریاض رضوان خرامید قبر شریفش
بیرون حریم مقبره شیخ منتجب الدین زر زری بخش جانب غرب رحمة الله تعالی خواجه حسین قدس سره
مولد او شیراز پدرش سید محمود از اولیای کبار بود مرقدش شیراز از دو پسر والا گهر بوجود آمد خواجه حسین
و خواجه عمر قدس الله سرهما خواجه حسین از تجارت مدار داده و بکمال ثروت بسر برد و چون مولانا زین الدین داود
فرزند ارجمند خواجه حسین را اشتیاق فرزند در حرکت آورد و با برادر و همه اهل و عیال رخت سفر بهندوستان
کشیده و در حضرت دهلی با پسر ملاقات نمود و در حادثه تکلیف ساکنان دهلی مسکن با اهل و عیال
بدولت آباد آمد و عنقریب متوجه دار البقا گردید قبر پدر و برادر حسینی خواجه حسین و خواجه عمر بالای کوه
روضه مقدسه خارج از حصار در یک گنبد واقع شده مزار کثیر البرکت به و گویند پدر و برادر از
مریدان سلطان المشایخ نظام الدین اند شیخ زین الدین داود بن خواجه حسین بن السید محمود
الشیرازی قدس الله اسرارهم حسب صاحب سجاده شیخ برهان الدین غریب از عظمای اولیای کبرای این طائفه
عالیه است صاحب کرامات ظاهره و علامات باهره و مجمع البحرین علوم ظاهری و باطنی ولادت با
سعادت او در حدود سنه احدی و سبعمائه در شیراز واقع شده مادرش در صغر سن وفات یافت والد
ماجد در کنار شفقت پرورش کرد تا توفیق او را در اوائل سن بزیارت حرمین شریفین کشید
و بآن سعادت عظمی فائز گشت از آنجا که در پرده تقدیر نسخ رابطه بیعت او بکلید توجه شیخ برهان الدین غریب
قدس سره مخفوظ بود از دیار عرب بهندوستان آورد نخست بدار الخلافه دهلی وارد گردید کلام الله را
در فرصت قلیل یاد گرفت و کمر تحصیل فضائل بربست و از علمای فحول دار الخلافه دهلی لا سیما
مولانا کمال الدین سامانه کسب علوم نمود و باعلی مدارج فضیلت بر آمد حسینی که سلطان محمد تغلق

موطنان دهلی را بدولت آباد روان کرد مولانا کمال الدین سامانه و شیخ زین الدین نیز بدولت آباد
تشریف ارزانی فرمودند در آن ایام شیخ زین الدین در آرزوی علما بسر میبرد و همواره بتدریس
علوم و تقدیم عبادت حی قیوم می پرداخت و در ورع و تقوی جد و جهد تمام داشت و از مشایخ
صوفیه بکلی مجتنب و محترز می نشست شیخ برهان الدین در عهد کوس مشیخت میزد و غلغله سرود
و سماع او بملاء اعلی رسیده بود شیخ زین الدین از استماع این اخبار متنفر می بود و زبان
از طعن میکشود تا آنکه مشکلات چند از علوم بر سبیل امتحان بخدمت شیخ برهان الدین نوشت و
اجوبه شافیه یافت و انکار باعتقاد مبدل گردید در سنه ست و ثلثین و سبعمائه برفاقت مولانا
رکن الدین عماد کاشانی مولف نفایس الانفاس خدمت شیخ برهان الدین دریافت و دست
انابت بشیخ داد وقت بیعت فرمود ای فرزند مرید شایسته گیری روزیکه نظام الحق و الدین
مولانا حسام را بارادت مشرف ساخت فرمود در تحمیل مرید کوشی نه در تکسیر شیخ زین الدین در
خدمت شیخ مرصاد العباد را گذرانید و ریاضت شاقه کشید و در اندک فرصت منازل سلوک طی
کرد منتهای معارج صعود نمود و بتاریخ بیستم شهر ربیع الآخر روز عرس سلطان المشایخ قدس سره
سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بعطاء خرقه خلافت ممتاز گشت بعد سه روز از رحلت شیخ بحضور اکابر
و اصاغر مطابق وصیت بر سجاده خلافت نشست و مقتدای عصر و مرجع خاص و عام گردید و
طریقه پیر خود حفظ و زندگانی کرد و چنانکه امرای دولت آباد از سلطان محمد یاغی ورزیده اسمعیل مخ را
بسلطنت برداشتند و سلطان محمد از دهلی برآمد دفعه این فتنه بدولت آباد آمد سلطان اکثر متوطنان
دولت آباد را همراه یکی از امرا بجانب دهلی روان ساخت و با شیخ زین الدین هم این سلوک پیش

آورده امیر حسن صاحب هدایة القلوب گوید آدینه ماه ذی الحجه سنه ۷۴۷ سبع واربعین وسبعمائه بندگی مخدوم
بسلامت در دهلی بمصاحبت لشکر سلطان محمد روان شدند و کمینه و چند یار دیگر تا حد ملوزه همعنان
رفتیم انتهی و بعد وصول دهلی مزارات با برکات آنجا را زیارت کرد و شیخ نصیر الدین محمود و دیگر
خلفای سلطان المشایخ واکابر دهلی را ملاقات نمود و فیضها برگرفت و خلق کثیر در حلقه ارادت
درآمد از انجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی دار الخلافه دهلی که از اسباط شیخ شهاب الدین
سهروردی بود و مولانا نور الدین امام شیخ درباره او فرمود نور کاشفی الدارین واو چند
جزو کلام الله را بخدمت شیخ تصحیح قرائت نمود و بامامت نماز مأمور گشت ارشاد المریدین تصنیف
اوست راقم الحروف آنرا مطالعه کرده کتابیست لطیف متضمن مطالب عالیه و مقاصد عالیه طالبان را
باید که این کتاب را با خود نگاه دارند و بران کاربند شوند منقولست که روز دوشنبه سلخ شهر
ربیع الاول سنه ۷۴۹ تسع واربعین وسبعمائه شیخ فرمود که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله
بروح پرفتوح سلطان المشایخ میکنم و هر بامداد و بعد ادای صلوة فجر پایان روضه مقدسه مشغول
میباشم امروز بعنایت رب العالمین جل شانه و دستگیری شیخ الاسلام برهان الدین که مرا این
درگاه تفویض فرموده فراوان فضل و کرم مشاهده کردم این بیت از مرقد مطهر سلطان المشایخ استماع
نمودم فرد بیا ای ساز حسن خود که جانم از تو آسوده است ** تو حسن حق افزودی خدا حسنت بیفزاید
آخر الامر سلطان محمد از تهته درباره شیخ نوشت که ما ایشان را مختار کردیم اگر خواهند به دهلی
اقامت ورزند و اگر خواهند بحرمین محترمین زادهما الله تعالی تشریف برند زاد راحله مهیا
کرده پیش شود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد عنقریب در نواحی تهته فوت کرد سلطان

فیروز بر تخت فرمانروائی نشست و بجناح استعجال سایه وصول بساحت دهلی افگند و هژدهم
ماه صفر یوم الاثنین سنه ۷۵۲ اثنین وخمسین وسبعمائه بشرف خدمت شیخ دریافت و التماس کرد که
دهلی را بافاضت خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خداوند عالم مرا بگذار که بآستانه خواجه خود یعنی
شیخ برهان الدین بمیرم رعایت شما درباره من همین است سلطان روز دیگر سامان سفر از
نقد و جنس ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد منور شیخ فرید الدین گنجشکر اراده
اجودهن کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشایخ و اکابر و شاهزادها و امرا
تا حوض شمسی بمشایعت آمدند شیخ نصیر الدین محمود بر کنار حوض شمسی مستقبل قبله نشسته دعائی فرو
خواند و عمامه از سر فرق شیخ زین الدین برده آن عمامه خود را بسر او گذاشت و بعضی تبرکات از
سلطان المشایخ و از خود تسلیم نموده تودیع پرداخت شیخ زین الدین باجودهن روان
روز داخل شدن اجودهن صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشکر
قدس الله اسرارهم برطبق بشارت شیخ فرید الدین باستقبال برآمد با وجود کبر سن که عمر گرامی از
صد متجاوز بود ادب و احترام در اقصی غایت بجا آورد و شیخ زین الدین شبانه روز در گنبد
شیخ فرید الدین دربسته مشغول ماند بغیر از اوقات نماز بیرون نمی آمد و شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد در
عرصه سه روز مجموع دوازده قرآن ختم کرده قریب یکماه در اجودهن اقامت ورزید وقت رخصت
صاحب سجاده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل مشایعت نمود شیخ زین الدین
در حین معاودت دکن بعزم زیارت خواجه بزرگ معین الدین چشتی رح راه اجمیر گرفت و بعد وصول
آن مقام واجب الاحترام یکهفته در روضه متبرکه خلوت گزیده روزی چهار ختم مجموع بست و هشت قرآن

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بسعادت ارادت مشرف شدند از آنجا
متوجه دکن گردید و بعد از طی مراحل و قطع منازل دولت آباد را بمقدم فیض توام رشک بهشت
برین ساخت در این ایام خلایق آن دیار قاطبةً رجوع آوردند و سلاطین و امرا غاشیهٔ عقیدت
بر دوش کشید هنگامیکه بهرام خان مازندرانی حاکم دولت آباد بغی ورزید سلطان محمد شاه بهمنی
لشکر کشید و بهرام خان از معرکه رو تافته خود را بسرعت برق و باد بقلعه دولت آباد رسانید
و سلطان یلغار کرده بدو کروهی بدولت آباد رسیده در فکر محاصره شد بهرام خان در
گرداب حیرت افتاده شب لباس را تغیر داده بمنزل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پرسید
که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه برافرازم و اگر امری دیگر منظور است ارتحال باشد ایما شود
تا بدان قیام نمایم شیخ فرمود المستشار مؤتمن آنچه بهبود شما در آنست میگویم بقلعه
درآمدن و در بروی خود بستن از حزم و عاقبت اندیشی مستبعد است زن و فرزند را همراه
گرفته از اموال و اسباب قطع نظر باید کرد و توقف را مستلزم هلاک دانسته همین ساعت راه گجرات
پیش باید گرفت بهرام خان در منزل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرستاد که جریده بیدرنگ
بیایند تا زیارت کرده از انفاس متبرکه استمداد همت نموده باز بقلعه در آیم متعلقان و ملازمان
او محل اعتماد بودند معامله را فهمیده بسرعت اسپان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
بمنزل شیخ آوردند و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو و بتوفیق الله
سلامت شما للحال شما خواهد بود بهرام خان متوجه گجرات شد سلطان محمد شاه بر خبر آگهی یافته
تا سرحد گجرات یلغار نمود و چون بگرد نخجیگان نرسید غضبناک بدولت آباد برگشت و بهمنی با شیخ

زین الدین علاوه رنجش سابق گردید چه پیش ازین در اول سلطنت همه مشایخ حاضرانه و غائبانه
با سلطان محمد شاه بیعت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرب خمر و ارتکاب مناهی او بیعت نکرده
و گفت سزاوار ریاست خلق کسیست که در حفظ شعارات محمدی کوشیده سراً و علانیةً
پیرامون مناهی نگردد و سلطان بعد معاودت از تعاقب بهرام خان صاحب خاص خود را
نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شود بعد ازان قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را نزد
من بیارید و اگر بیاید بر خلافت من اقرار کند و دستخط اثبت نماید شیخ جواب داد وقتی سیدی
و دانشمندی و مخنثی بدست کفار افتادند رئیس کفار گفت هر که بت را سجده کند او را امان دهند الا
گردن زنند اول دانشمند را تکلیف کردند دانشمند بر آیه کریمه اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ ؏
عمل کرده بت را سجده کرد بعد ازان سید را تکلیف نمودند سید گفت حجتی که دانشمند بیان
کرد حجت من هم هست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جد من است مرا اگر از در
سجده وثن تقدیم [?] رسانیدن چون نوبت بمخنث رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب ناشایسته
گذشت نه دانشمندم نه سید و سرمایه من لا اله الا الله محمد الرسول الله نیست اگر این هم
از دست دهم فردا حال من چه باشد اگر سر از تن جدا کنند من بت را سجده کردنی نیستم
شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مخنثم بلکه بدتر ازان مخنث اگر مجلس تو حاضر شوم
با استخلاف تو اقرار نمایم چون این خبر بسلطان رسید در خشم شده قاضی شهر را فرمود شیخ را
بگو که در شهر من نباشد شیخ بی توقف مصلی بر دوش انداخته متوجه روضه مقدسه پیر [?] در پایین
مرقد شیخ برهان الدین قدس سره مصلی انداخته نشست و گفت حالا مرد باید که مرا ازینجا

بجنباند سلطان از تندی که کرده بود پشیمان گشت و تجدید شیخ گفته فرستاد که طرحی
نرود بعد از آن شیخ در روضه اقامت کرد و کرتی دیگر سلطان محمد بدست خود این بیت
نوشته مصحوب صدر الشریعة بر شیخ فرستاد ؀ من زان توام تو زان من باش ؀
خوش باشد عشق اتفاقی ؀ شیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ احکام
شریعت محمدی یکرو شد و شرابخانها از ممالک محروسه برانداخته بطریق پدر عمل کند و در
حضور خلق شراب نخورد و قضاة و علما و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر
جهد جمیل نمایند از زین الدین فقیر دوست تر کسی نخواهد بود و این رباعی بدست مبارک نوشت

تا من ز نعیم بهانه جوئی نکنم — جز بندگی و نیک خوئی نکنم
آنها که بجای من بدیها کردند — گر دست رسد بجز نکوئی نکنم

سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بر زبان اقدس جاری شد خوشدل گردید حکم فرمود
که آن را بر القاب او بیفزایند و چون آنکه در آن وقت میان ایشان ملاقات واقع شد و بگلبرگه
مراجعت نمود جد و کانهای شراب فروشی از جمیع ولایت دور کرده در ترویج شریعت
غرا مساعی جمیله مبذول داشت و دزدان و مفسدان دکن که مشهور آفاق بودند و
قطع طریق شعار خود ساخته رواحل و قوافل میزدند همگی همت بدفع آنها گماشته بحکام
اطراف اشارت فرمود که حدود خود را از دزدان و رهزنان پاک ساخته سرها را بجهت
عبرت و مجرائی خدمت روانه درگاه سازند و حکام حسب الامر مساکن دزدان برآورده
در مدت شش هفت ماه اثری از آن طائفه واجب الدفع نگذاشتند و قریب بیست هزار سر

دزد و حرامی بگلبرگه آورده در حوالی شهر از آن سرها چبوتره ها بستند و راهها از دست برد
رهزنان ایمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کارها محض برای خوشنودی خاطر شیخ
زین الدین بظهور میرسانید بر آئینه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح
داشتند لوازم اخلاص و اعتقاد بجای آورد شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شده همیشه
مکاتبات بلطف و تعظیم جواب میداد و ملک راجه جد سلاطین فاروقیه برهانپور مرید شیخ زین الدین
است و از و خرقه ارادت و اجازت یافت ملک راجه در اوائل حال از پیشگاه فیروز شاه فرمانروای
دهلی بحکومت تهالنیر مضافات آن نافذ پس سرفرازی یافته در سنه اثنین و سبعین و سبعمائه
بیان سر حکومت ثابت و تحسین تدبیر و ضرب شمشیر راجها و سرداران آن ملک را مطیع و منقاد خود ساخت
در رفته رفته دستگاه سلطنت بهم رسانید و در سنه ۸۰۱ هجری از جهان فانی را وداع نمود
پسر بزرگ خود نصیر خان را ولیعهد ساخت و خرقه ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
یافته بود با و تفویض کرد و همچنین در مدت دویست سال و کسری که پادشاهی خاندان ان
خاندان بود و خرقه ارادت و اجازت بطناً بعد بطن هر که ولیعهد میشد با و میرسید تا آنکه بهادر شاه
بن راجه علیخان که خاتم آن ملوک است آن خرقه یافت و نصیر خان شهر برهانپور بر کناره
آب تپتی بنام شیخ برهان الدین غریب و مقابل آن زین آباد آن طرف آب بنام شیخ زین الدین
و به یک روز بنا نهاد و برکت حضرتین علیهما الرحمة و حسن اعتقاد نصیر خان همچنین شهر برهانپور
در اندک فرصت بحدی رسید که شرح و وصف نتوان کرد و امروز باقی است و زین آباد هم
قصبه عظیم شد امیر حسن یکی از مریدان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ را جمع کرده مسمی بهدایة القلوب

پاره ازان کتاب درین جریده نقل کرده می آید امیر حسن گوید شبی بنده کلیه پرسید که
این بیت چه معنی دارد نظم لقی حزنا باقوال الصب آن تری ؛ منازل من یهوی
معطلة قفرا ؛ بس است غم عاشق دیوانه اینکه بیند منازل محبوب را از محبوب خالی
فرمود مشایخ برای این گفته اند که باطن مریدان را بذکر حق معمور گردانند بلکه بحق لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چون باطن کسی بحق یا بذکر حق
معمور گشت فهو المراد و اگر نعوذ بالله معطل ماند هیچ مصیبت و حزن بالاتر ازان نباشد هر دو
پرسید این دو بیت چیست نظم یا عاذل العاشقین دع فئة ؛ اضلها الله کیف
ترشدها ؛ وفی فؤاد المحب نار جوی   احر نار الجحیم ابردها ؛ احتر الیبا آزادگو
هر دو بیت از ابی الطیب متنبی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه ای ملامتگر عاشقان
بگذار گروهی را که گمراه کرد ایشانرا خدای تعالی چگونه راه نمائی آن گروه را و در دل عاشق
آتش عشق است که گرمتر از آتش دوزخ سردترین آتش عشق است امیر حسن گوید
حضرت شیخ فرمود آتش دوزخ با آتش عشق کجا برآید ابراهیم علیه السلام را گفتند نمرود آتشی
عظیم افروخته است ترا در ان آتش خواهد انداخت گفت چه باک نار قلبی احر من نار
نمرود ؛ چون فردای قیامت بحکم وعده لاملئن جهنم دوزخ را گفته اند که هل
امتلأت دوزخ گوید هل من مزید پس حق جل و علا مومن و کافر را درآرند که وان منکم الا
واردها چون دوزخ نور مومنان بیند بگریزد و فریاد کند که جز یا مومن فان نورک
اطفأ ناری یعنی بگذر ای مومن پس بدرستی که نور تو خاموش کرد آتش مرا پس مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسپد فرمود کسانیکه در طلب دنیا کرده هوا و حرص می پوشند
بستور فراش میانند پردهای غفلت در دیده شان فرو کشیده اند میدانند که مگر ایشان قطع کرده اند
چون ناگاه پرده بردارند خود را هم در قدمگاه نخستین یابند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
فرمود نصیحت بطریق کنایه باید گفت بحکایتی نظیری حسب الحال کسی چون صریح گویند خصومت
باشد نه نصیحت چه نصیحت از فضیحت خصومت است آنچه در خلا گویند نصیحت است آنچه در ملا گویند فضیحت و آنچه
صریح گویند خصومت سلطان المشایخ نظام الدین فرمود کلامنا اشارة فاذا صار عبارة
صار حجابا یکی پرسید اگر مریدی جای پیوند داشت و آن پیر را باطل دید با دیگری پیوند تواند کرد فرمود
او را فرض است با دیگری پیوند کردن زیرا که اگر مردی بتحری نماز گزارد چون دانست که قبله
دیگرست همان سمت ماندن روا نباشد و مقصود از قبله توجه بحق است که ابراهیم علیه السلام
گفت إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
وحق از جهات منزه است و چنانکه کعبه قبله ظاهر است محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبله باطن هر که توجه
آنحضرت کرد بحق إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ اللَّهَ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و همچنین صحابه کرام رضی الله
عنهم أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ زیرا که نور متابعت رسول علیه السلام
یافته اند هر یکی قائم مقام مصطفی و قبله طالبان خداست و این طائفه را علامتی است که
با وجود علم و رفق در ایشان نیستی باشد چنانکه باری تعالی پیغمبر را علیه الصلوة والسلام خطاب

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا اما کسانیکه شیخی را از خود گرفته اند
و از شیخی را از خود گرفته اند و از شیخی کمال نیافته قبله نیستند متابعت ایشان محض ضلالت است بیت
اینهمه شیخان خران بی پیر بیمایه اند بت زرپرست ❊ فرمود در کار دین متابعت بهتر از خود باید کرد
و این ظاهر است که در کار دنیا متابعت کمتری از خود مثلاً مردی دو لک تنکه دارد اگر او
خواهد بر طریق کسی زندگانی کند که چهار صد تنکه حاصل دارد فضیحت شود پس او را باید که بر طریق
کسی رود که صد تنکه حاصل دارد و صد تنکه دیگر در صدقات و خیرات دهد تا هم دنیا خوش گذرد و هم
دین فرمود نیکمردان تربیت مریدان از عورت مرضعه آموخته اند اگر مرضعه از ناخوردنیها پرهیز کند
مزاج فرزند صالح شود و الا آنچه در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا تعلیم الهی چیزها که در علم و
عقل خلق نگنجد لاجرم تکفیر و تضلیل کنند کاروان از مصر بیرون آمد حضرت یعقوب در کنعان گفت و او که
إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ او را گفتند بِاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
سوگند خوردند و إِنَّ و لام تاکید در آوردند و ضلال را بقدم وصف کردند دیگر قصه موسی و خضر
در نبوت خضر اختلاف است بعضی نبی گفته اند و بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت خواست جواب یافت إِنَّكَ لَنْ
تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا - إنّ برای تحقیق است و لن برای نفی تاکید ابد علم اینچنین حکم توا کرد
موسی علیه السلام میگوید سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا با چندین
وفور علم بانْ شاء الله مقید میکند و خضر بی تأمل حکم میکند و سر جا این امر آنکه بسیار زود آخر جدا
شد که خضر علیه السلام گفته بود قُلُوبُ الْعَاشِقِينَ لَهَا عُيُونٌ ❊ تَرَىٰ مَا لَا يَرَاهُ النَّاظِرُونَا ❊

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بحرص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد هر جا خواهد
که خواهد اندازد فرمود نان تنگ پخته میشود و دود تو و نان سطبر نپخته میشود و نه دود تو و فرمود محمول
آنها باشد که حق تعالی فرماید وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و بخود اضافه میکند که یا بهائم ایشان را
در ملک ملوک و این را در عالم ظاهر مثالست درخت میوه دار دو نوعست بعضی تنه دارد و قوی
چون خرما و نغزک که بار خود را خود حامل ست و بعضی بی تنه و ضعیف چون انگور که بار او دیگری
حامل ست هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را بر گیرند و افتاده نگذارند و از همه
حال و مقامات بگذرانند و حامل او عنایت حق باشد فرمود وقتی پیش دانشمندی تعلم میکردم
روزی شکایت ابنای روزگار در میان آمده نشسته فرمود مولانا زین الدین این عالم کون و
فسادست در اینجا راحت مطلبی با قصه دیروزه شنو در خانه ما درختی ست گل بسیار کرده است
از سبب شیرینی و لذتی که در ماده گلهاست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع آمده
بودند گنجشکان پیدا شده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گربه که در خانه
بود قصد گنجشکان کرد گنجشکان نرسیده پریدند ناگاه سگی آمد و قصد گربه کرد گربه بگریخت
پسرک برخاست و از سبب گربه سگ را برنجانید من میخواستم که بسبب سگ پسرک را رنجانم
مادر او نگذاشت اکنون ببین مولانا مرا مطلوبی دیگر پسرک را مطلوبی دیگر مادر او را مطلوبی
دیگر وَلَهُمْ أَجْرًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فرمود هر کسی را در عزلت نیت مختلف است
ادنی اینکه از شر خلق خلاص یابد و از این یک پایه بالا آنکه شر خود را از خلق دور دارد فرمود
الصُّوفِي لَا يُجَاوِزُ مُصَلَّاهُ یعنی همه همت و نهمت او جز بندگی خدای تعالی نباشد فرمود

کلمات المشایخ جنود الله تعالی فی الارض سالکان به این جنود بر نفس و شیطان او
ظفر یافته اند فرمود حق تعالی خواجگان ما را همه وقت یاری کرده است وکذلک حقاً
علینا نصر المؤمنین فرمود بندگان را از جناب باری تعالی سراسر ابتلاست مثلاً چون
بول بیرون آید وضو فرمود و نجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر مخرج بول نشو بند روا
باشد زیرا که حکم از دوام شریعت و چون منی بیرون آید غسل فرمود و حکم شد که تحت کل شعرة
جنابة بول باتفاق نجس و خروج آن وضوست و منی با خلاف طاهر و خروج آن غسلست
تا معلوم شود که سراسر ابتلاست فرمود ولا تزن الخلق بمیزان نفسک وزن نفسک
بمیزان الموقنین لتری فضلهم و افلاسک یعنی وزن کن خلق را ترازوی نفس خود
و وزن کن نفس خود را ترازوی ارباب یقین تا ببینی افزونی سرمایه ایشان و تهیدستی
خود عزیزی از مریدان شیخ زین الدین اولا کتابی نوشت مسمی بدلیل السالکین مشتمل بر
کلمات قدسیه و ثانیاً کتابی در سلک تحریر کشید نامش حجة القلوب من مقال المحبوب
و ثالثاً کتابی تالیف کرد و حجة المحبة نام نهاد و بعد مراجعت شیخ از دهلی این نسخه بنظر راقم الحروف
رسیده فواید صحبت شیخ ملاقات در قید قلم آورده آغازش هفتم ماه رجب سنه خمس و خمسین و سبعمایه
تا آخر ایام جناب شیخ رحمة الله تعالی و در اینجا بنویسد تحفی سخن در عشق و محبت افتاد فرمود

ز عقل اندیشه ها زاید که مردم را بفرساید
گرت آسودگی باید برو عاشق شو ای عاقل

پس چه باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در پناه عشق باید افتاد و تا از همه آفتها و محنتها نجات
یابند و هیچ راهی سوی حق نزدیکتر از راه عشق نیست بو الفضولی سوال کرد عشق عطائی است

بانحصیلی فرمود ارسال انبیا و تنزیل کتب و اظهار اولیا همه برای تعلیم و تحصیل عشق است
بی نور اتباع رسول صلی الله علیه وآله وسلم بے نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
شیاطین الجن والانس را نهایت نیست بی ولایت یکقدم بر داشتن نتوانند قُل اِن کُنتُم
تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ الله بعده درویش بو الفضول کرد که آنچه شما فرمودید
آن همه است اما آنرا چندان بقا نباشد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بیان
ولایت و نور را صفت ضلال فارغ اند اِنَّکَ لَتَهدِی اِلَی صِرَاطٍ مُستَقِیم سخن در این افتاد
که تجرد را چندان تعلقی نیست فرمود بزرگی بود گربه داشت هر بار که طعام پیش آن بزرگ
میکشیدند گربه ایستادی فریاد نکردی روزی طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
بر سر طعام نشسته بودند گربه آمد و جست قطعه گوشت از کاسه ربود آن بزرگ گفت گربه
حرکتی غیر عادت کرد تفحص کنید یاری در پی رفت دید که بچها آورده است باز آمد حال آن گربه
باز گفت آن بزرگ فرمود تا آن ساعت که تنها بود والتفات هیچ سو نمیکرد اکنون که بچها آورد
فضیحت شد سخن در حیله افتاد فرمود که در آن شر مطلوب نباشد مشروع است چنانکه اگر
مرید را طلب آمده باشد و او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع یا بیم تهمت
باشد کار او را او غلامی فرستد آن غلام دست بر دیوار بنهد و گوید خواجه اینجا
و در دل اشارت بسوی دست خود کند یا خواجه بر اسپی سوار شده گویند خواجه سوار است
اینچنین حیله درست باشد اما حیله که در آن شر مطلوب باشد حرام است این هر دو نظیر در
کتاب است شرع و در قصه حضرت ایوب علیه السلام که اگر حد اقامت کند ظالم باشد و اگر نه

سوگند افتد و ممنوع در قصه مهتر داود علیه السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ماهی
نکنند در آنوقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امروز آدینه قوم حیله کردند و ماهیها که
در شنبه‌ها پیدا شدی یکشنبه میگرفتند در باب عمل بی ریا فرمود درویشی تلاوت
کلام الله مشغول بود دزدی دید که درون خانه می‌آید آیتی برای شنوانیدن دزد بلند خواند
دزد چون دانست که کسی بیدار است بازگشت خواب بر درویش غلبه کرد و در خواب دید
گویی قیامت قایم و فرمان شد که اعمال بندگان بسنجید در نوبت درویش چون تلاوت
آن شب سنجیدند آیتی که بلند خوانده بود نسنجیدند درویش گفت اینهم تلاوت منست گفتند
این آیت برای حق نخوانده‌ای فرمود عمل هرچند مخفی باشد اخلاص دران زیاده شود وقتی
در خانقاه هیزمی از صحرا آورده هرچند میسوخت آتش درنمیگرفت چون تفحص کردند معلوم شد که
درویش در آوردن هیزم از تعب راه دیوار مولانا زین الدین را تکیه‌گاه ساخته بود قاضی
صدر الدین مفتی دار الخلافت دهلی و مرید حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشایخ بمیزان
امتحان سنجید کفه مجاهده آنحضرت راجح آید سعد او در حوصله وسیعه نمی‌گنجید شیخ زین الدین
روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول وقت نماز عصر در سنه احدی و سبعین و سبعمائه قدم از
معموره اخروی گذشت لفظ ملاذ تاریخ یافته‌اند در مرض موت مطلقا چیزی تناول نکرد
همین آب میخورد و درین ایام نماز با بقیام ادا کرد و هیچ سنتی و نفلی و مستحبی فرو نگذاشت تا سجده
و شمار استاده می‌بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از شما ساقط است فرمود بازی
حدیث عمل کرده باشم مَن تعمّقوا فاعتدوا ذنسروا قیامًا اسلاه الله ببلاءٍ لا دواء له و بعد از ایام

عرض کرد که هوائی کوه روضه بسیار سرد است در خانه دولت آباد تشریف باید فرمود گفت
بگذارید که بر آستانه شیخ باشم آخر همین جا خواهند آورد و این بیت بر خواندند اگر جنازه سعدی
بکوی دوست برند ❊ زهی حیات نکونام و مردنی بسعادت ❊ روز نقل خواجه شهاب الدین
خادم و بعضی یاران شیخ برهان الدین مثل مولانا شمس الدین فضل الله و مولانا تاج الدین احمد
وغیرهم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرض کرد که یاران عرضی دارند اگر فرمان شود گذارش
نمایند فرمودند گفتم باز یاران تصریح کردند که وصیتی باید کرد و کسی را خلیفه باید ساخت که وصیت
مبارکست خدمت شیخ برهان الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی را خلیفه نکرد و اجازت
مرید گرفتن نداد و چون وقت نماز دیگر آمد زمانی مشغول شد مولانا شهاب الدین خادم پای مبارک
گرفت و عرض کرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسیده است بجهر و آنکه این حرف بگوش مبارک رسید مستعد شد
بر مصلی آمد و نماز تمام ادا کرد و بعد از ادای فرض سر مبارک بسجده گذاشت و جان شیرین بجان
آفرین سپرد مصرعه اگر میرد کسی باری بدین مرگ ❊ خوابگاه ملائک نیاهش درون حصار
روضه مقدسه علیحده از مقبره شیخ برهان الدین غریب قدس سره شاه جلال الملقب
بگنج روان قدس سره از بزرگان قدما و خاصان درگاه کبریا ست قدوم او
درین دیار بر زبان قدوم بزرگان چشتیه مقدم میدارند و میگویند ملفوظات شیخ تاراج
حوادث رفت بنا بران احوال او مفقود گشت تا بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه بتواتر
رسیده و امروز مرقد منورش مهبط انوار برکات و کعبه حاجات ارباب حاجات است و عمارت
عالی وارد و در دامان کوه مطبوعی واقع شده مشرف بآبگیر عمیق که دعوی همچشمی با

می‌نماید و اطراف آن گمبر را دیوار سنگین زینه وار کشیده اند و بنهایت متانت بکار برده و در چشم تماشائیان
این مکان دلنشین کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال همین شیخ جلال الدین
تبریزی ست که ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار واقع شده بسبب نقاض شیخ نجم الدین صغرا شیخ
الاسلام دهلی از آن شهر در آمده اصلی ندارد چه شیخ جلال الدین تبریزی از دهلی بر آمده به بنگاله
رفته و در همانجا بعالم عقبی خرامید شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار میفرماید قبر شیخ
جلال الدین تبریزی در بنگاله است زیارت و تبرک بآن شیخ خوش حسن در گلزار ابرار و شیخ
ابو الفضل در اکبرنامه می‌نویسد که خوابگاه او در بندر دیوکل از بنگاله واقع شاه خاکسار قدس
سره مولد او بیجاپور و از دودمان سیادت ست سلسله ارادتش بشیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه خاکسار مرید شاه مهتاب و او مرید شاه
منتجب الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مرید شاه امان الله و او مرید شاه حمید الدین
و او مرید شاه بدر الدین حقانی و او مرید شاه عبد الوهاب محرم راز و او مرید سید عبد الرحمن
شاه کونین و او مرید سید شمس الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
سید عبد الرزاق و او مرید پدر بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
شاه خاکسار مجذوب طور بود خلائق در خدمت او اعتقاد کلی داشتند در کوه روضه
مقدسه سکونت اختیار کرده و در اواسط سلطنت عالمگیر پادشاه رخت سفر بعالم باقی
بربست و در تکیه خود مدفون گردید امروز آن امکانش جای با صفائیست و در موسم
ابر باران این قطعه زمین را لباس دیگریست و تمام کوهستان و صحیح جا سبزه

باین خوبی کل نمیکند و درینجا انگیر دل پذیر است که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر در سمت برآمد آب که درینطرف سدی بسته اند بلند و در موسم برشگال این انگیر حسن عجیبی پیدا میکند گویا آئینه ایست و در موسم سبز با نگین الماس است و در خانه میناکار و ازین آنگیر نهری عظیم کنده بروضه آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر میسر است مخفی نماند که قبر سلطان اورنگ زیب عالمگیر انار الله برهانه در حظیره شیخ زین الدین قدس سره واقع شده با خدا این پادشاه عالیجاه از غایت خلوت نشینی از زمان آرائی خانه بیان سبب ولادت او در سنه ۱۰۲۷ سبع و عشرین والف و جلوس او در سنه ۱۰۶۸ ثمان و ستین والف ظل حق تاریخ است و انتقال او بجوار لایزال در سنه ۱۱۱۸ ثمانیه عشر و مائة الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ و درین مکان اشرف دو نظام الملک مدفونند یکی نظام الملک برهان شاه بحری والی احمدنگر که احوال او را مورخین مفصل بقلم آورده اند و وفاتش در سنه ۹۶۱ احدی و ستین و تسعمائة اگرچه استخوان او را بکربلا نقل کرده اند اما بقیه جسد همین جا خاک گردیده و بر قبر او گنبدی ساخته اند و امروز باقیست و در سال مذکور سلطان محمود والی گجرات و اسلام شاه فرمانروای دهلی نیز ازین عالم رحلت کردند مولانا غلام علی پسر محمد قاسم فرشته صاحب تاریخ مشهور گوید قطعه

سه خسرو را زوال آمد بیکسال * که بنیاد عدل شان دار الامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات * که همچون دولت خود نوجوان بود * دوم اسلام شاه سلطان دهلی
که در هندوستان صاحبقران بود * سوم آمد نظام الملک بحری * که در ملک دکن خسرو نشان بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو   چه می پرسی زوال خسروان بود

دوم نظام الملک آصفجاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
روح الله ارواحهم تا ماهچه لوای سلاطین اسلام بر سواد هندوستان تافته امیری
باین جلالت شان بر مسند امارت قدم نگذاشته اختر طالع این صاحب اقبال از
آغاز عمر تا انجام بمدارج ترقی صعود نمود از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر رکن رکین
سلطنت و مدار المهام خلافت بود و قریب سی سال بایالت تمامی صوبجات دکن پرداخته
و ممالکی که قلمرو چندین سلاطین ذوی الاقتدار بود از کنار دریای نربدا تا اقصای
سیت بند را بیشتر در قبضه تصرف داشت و فتوحاتیکه حیرت دیده رزم آزمایان روزگار
باشد بمنصه ظهور آورد ارباب استحقاق را بخیرات و مبرات فراوان نواخت سادات
و علما و مشایخ دیار عرب و ما وراء النهر و خراسان و عجم و عراق و هند آوازه قدردانی
استماع یافته رو بدکن آوردند و در خور قسمت حظی از احسان عام اندوختند ولادت
او در سنه ۱۰۸۲ اثنین و ثمانین والف و ابتدای ایالت دکن در سنه ۱۱۳۲ اثنین و ثلثین و مائه الف
وگلگشت بساتین بهشت چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر سنه ۱۱۶۱ احدی
و ستین و مائه الف زیر خیمه در سواد برهان پور واقع شد نعش مطهرش بروضه مقدسه آورده
پایان مرقد شیخ برهان الدین غریب قدس سره مائل جانب قبله بخاک سپردند در اوقات
فراغ از مهمات ملکی متوجه شعر میشد و آصف تخلص میکرد و از نتایج طبع وقادست

تا شهید خنجر مژگان یارم کرده اند — سر بسر چشم قیامت از غبارم کرده اند
افسوس که با طبع بتان نیست گوارا — ای باغ وفا آب و هوائیکه تو داری

وله

از خضابم مطلب مطلب دیگر بحنا یل وله این قدر هست که آهو نگهان رم نکنند

در این سال محمد شاه فرمانروای هندوستان و اعتماد الدوله قمر الدین خان

وزیر اعظم نیز بعالم جاودانی خرامیدند راقم الحروف گوید نظم

سه رکن مملکت هند از جهان رفتند	فتاد حیف سه دریگانه از کف دهر
بسال رحلت هر سه بیافتم تاریخ	نماند شاه زمان یا وزیر و آصف دهر

و ایضا راقم الحروف گوید بتعمیه نظم

گشت تاریخ چون کشیدم آه	موت شاه و وزیر و آصف جاه

دیگر متعجبه هست تاریخ یافته ام توافق اسم نظام الملک و توافق مدفن و توافق سه رکن عظیم الشان از کشور هندوستان و توافق مرتبه احاد و عشرات یعنی احدی و ستین و توافق اسم مورخ سابق و لاحق از عجایب اتفاقات است بر ضمیر آیینه نظیر هوشمندان جلوه نماست که نامه پردازان را در طرح توالیف اغراض مختلفه منظور میباشد و خلاصه اغراض اینست که اگر صاحبدلی نظر التفات را بر جاده سطور جولان دهد طرازنده نقوش را بدعای خیر یاد آرند حمایه یعنی هستی جلوه ظهور بر وجه احسن بنیابد که علم بحال مؤلف حاصل باشد بنا بر علی هذا این زاویه نشین خمول خود را زود شناس مطالعه کنندگان میسازد فقیر غلام علی المتخلص بآزاد الحسینی نسبا و الواسطی اصلا و البلگرامی مولدا و منشاء و الحنفی مذهبا و الچشتی طریقة در تاریخ بست و پنجم صفر سنه ۱۱۱۶ ست عشر و مائة و الف لباس هستی پوشیده و در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورده کتب درسی

از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس استاد المحققین میر طفیل محمد بلگرامی طاب ثراه
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب وغیره از خدمت قدسی
منزلت علامهٔ مرحوم جدی و استاذی میر عبد الجلیل بلگرامی طاب مضجعه اخذ نمود و عروض
و قافیه و بعضی فنون ادب وغیره از خدمت والا درجت میر سید محمد خلف الصدق
علامهٔ مرحوم مرقوم تلمذ کرد و در سنه ۱۱۳۷ سبع و ثلثین و مائة و الف شرف بیعت جناب مستطاب
سید العارفین میر سید لطف الله المعروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره اندوخت و
در سنه ۱۱۵۰ خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ سفر از بلگرام باراده حرمین شریفین زادهما الله
شرفا و کرامة برآمد و در سنه ۱۱۵۱ احدی و خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ عمل اعظم این سعادت
عظمی حاصل کرد و در مدینه منوره علی منورها الصلوة و التحیة بخدمت شیخنا و مولانا الشیخ
محمد حیات السندی المدنی الحنفی مد الله ایام حیاته و افاض علینا من برکاته صحیح بخاری
قرائت نمود و اجازت صحاح ستة و دیگر کتب حدیث فرا گرفت و در مکه معظمه صحبت
شیخ عبد الوهاب الطنطاوی المصری المکی المتوفی فی سنه ۱۱۵۷ سبع و خمسین و مائة و الف نور الله مرقده
دریافت و بعضی از فوائد علمی کسب نمود و در سنه ۱۱۵۲ اثنین و خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ
سفر بخیر عنان بجانب هند معطوف داشت و از راه بندر سورت سریع بدیار وطن
کشید و از آن سال تا حین تحریر این کلمات که سنه ۱۱۶۱ احدی و ستین و مائة و الف
است درین دیار بطور وارستگی بسر میبرد امیدوارست که فردای قیامت
در زمرهٔ خدام این عرفای کرام محشور شود ربّ اغفر لی و لوالدیّ انت

ولي في الدنيا والآخرة توفني مسلما وألحقني بالصالحين

وآخر دعوانا أن الحمد لله

رب العالمين

تمت